نگاهی به روش‌های تربیتی

ماکارنکو

با آثاری از:

ماکسیم گورکی و سیمون کالابالین

چاپ اول
۱۵ ریال

نگاهی به روشهای تربیتی ماکارنکو

چاپ اول مرداد ۱۳۵۸

فهرست

نگاهی به روشهای تربیتی ماکارنکو
ـ ترجمه اسماعیل سعادت از مجله کودکان چاپ پاریس صفحه ۱

از کتاب „ درمیان کشور شوراها „ اثر ماکسیم گورکی
ـ ترجمه مجتبی ایران منش صفحه ۱۲

چگونه „آ . س. ماکارنکو„ به ما آموزش می‌داد ؟
ـ مقدمه „ سیمون کالا بالین „ بر ـ
متن انگلیسی داستان پداگوژیکی ـ ترجمه مسعود کریمی صفحه ۲۳

م ـ اکارنکو ، یکی از دانشمندان آموزش و پرورش شوروی است که سی و دوسال از عمر خود را صرف تربیت کودکان کشور خود کرده است . نیمی از این مدت ، مصروف تربیت کودکان سر راهی ، و لگرد و مجـــرم و نیم دیگر وقف تربیت کودکان عادی شده است . او حاصل مطالعات و ـ تجارب خود را ضمن تألیفاتی دراختیار مردم کشورخود گذاشته‌است .

ماکارنکو درسال ۱۸۸۰ بدنیا آمد ودرسال ۱۹۰۵ به آموزگاری‌د ر مدرسه‌ای که مخصوص کودکان کارگران راه آهن بود پرداخت . در سالهای ۱۹۱۴ تا ۱۹۱۷ دوره موسسه تربیتی پولتاوا را دید وبه دریافت مـدال طلا که عالیترین جایزه این موسسه بود نائل آمد . درسال ۱۹۲۰ماکارنکو به سرپرستی اردویی که برای کودکان مجرم و ولگرد ترتیب داده شده‌بود ، گماشته شد وازاین زمان بود که او با شیوه‌های جدید تربیتی‌خود کـــه‌در جهت نیازمندیهای جامعه نوین بود ، علیه سنتهای عتیق فن تربیت کـه بدروغ دعوی اصلاح جوانان را داشت به مبارزه پرداخت .

ماکارنکو برآن شد تا درجهان درونی کودکانی که گذشته‌آلوده‌ای

داشتند و وی تربیت آنها را برعهده گرفته بود تغییرات عمیقی به وجود آورد .

در اردوگاه گورکی که سرپرستی آن برعهده ماکارنکو بود ، کار تولیدی در صف مقدم روشهای‌تربیتی قرار داشت . جوانان دراین‌اردوگاه درهمان حال‌که به کارهای کشاورزی می‌پرداختند ، برنامه مدارس را نیز فرا می‌گرفتند . ماکارنکو این تجربه را در اثری بنام منظومه تربیتی‌شر ح می‌دهد . این اثر تحت عنوان داستان پداگوژیکی به فارسی ترجمه شده است .

از سال ۱۹۲۷ تا ۱۹۳۵ ، ماکارنکو اردوگاه دزرژینسکی‌را د ر خارکوف اداره می‌کرد . اینجا دیگر کار در کشتزار جای خود را به کار در کارگاههای صنعتی داده بود . دراین کارگاهها ، مته‌های الکتریکی و دوربینهای عکاسی مارک " اف . د . " ساخته می‌شد .

ماکارنکو قسمت عمده آثار تربیتی ـ ادبی خود را طی چهارسا ل آخر زندگیش نوشت . او روز اول فوریه ۱۹۳۹ ، چندماه پس از دریافت " پرچم کار" چشم از جهان فروبست .

ماکارنکو بیش از صد اثر (مقاله ، داستان وکنفرانس) از خود به یادگار گذاشته است . مادراینجا نظریات اصلی او را که در آثارش منعکس شده ، وبخصو ص آنچه را که مربوط به تربیت اخلاقی ، پرورش شخصیت و شیوه‌های تربیتی وی می‌باشد ، مورد بررسی قرار می‌دهیم .

در هر دوره جامعه می‌کوشد انسانهای طراز نوی پدید آورد .هدف‌تربیت دریک مرحله معین تاریخی ، عبارت از پدیدآوردن مردمی است که -

واجد خصوصیات این انسان نوین باشند . ماکارنکو درباره هدفهای مربی جامعه سوسیالیستی می‌گوید :

ـ " پس از انقلاب عظیم سوسیالیستی ودرهم‌ریختن نظام طبقاتی ، اینک ما وظیفه داریم که انسان آگاه و آزادی تربیت کنیم . برای این کار باید به او سواد بیاموزیم و او را به جهان بینی علمی مجهز سازیم تا بتواند خالی از خرافات بیمارگونه ، روابط خود را با جهان پیرامون خود تنظیم کند . او باید بتواند با درک ضرورت ، بهمان‌خوبی که فرمان میدهد از رفقایش اطاعت کند . باید بداندکه برحسب شرایط کجا مهربان و کجا سنگدل باشد . هر فرد باید سازمان دهنده‌ای فعال و انسانی پیگیر و سرسخت باشد . باید بتواند برخود استیلا یابد و در دیگران نفوذ کند . اگر جمع برایش مجازاتی قائل شد او باید بتواند هم به جمع و هم به مجازاتش احترام گذارد . باید قوی ، شاداب ، زنده دل ، زرنگ و شایسته مبارزه باشد و بداند که چگونه باید ساخت وچگونه باید زیست و از چه رو زندگی را دوست بایدداشت . فقط درآینده‌خوشبخت نباشد ، بلکه هر روز که می‌آید سیمایش از خوشبختی حکایت کند . . . "

در جوامعی که اساس آنها بر سود جویی فردی نهاده شده ، کوشش مربیان براینست که به فرد بیاموزند " چگونه‌می‌توان به تنهایی گلیم خود را ازآب بیرون‌کشید . "آنهادر تئوریهای‌تربیتی‌خود گاهی "زیست شناسی" و زمانی " روانشناسی " را اساس تربیت قرار می‌دهند .

بنظر ماکارنکو هدف تربیت را نمی‌توان از طریق علم (زیست شناسی یاروانشناسی) مشخص کرد . ـ تردیدی نیست که مربی باید کلیاتی از زیست شناسی بداند و نیز عمیقاً برمسائل روانشناسی احاطه داشته‌باشد ، ولی در حقیقت این فلسفه است که در چارچوب مناسبات اجتماعی ، هدف

مربی را مشخص می‌کند . این هدف نمی‌تواند از سیاست یا بهتر بگوئیم از اخلاق اجتماعی تفکیک پذیر باشد .

شیوه‌های پرورشی ماکارنکو بر دورکن اساسی بشردوستی وخوشبینی استوار می‌شود که وی آنرا درمقابل فردگرایی همراه با بدبینی بورژوایی قرارمی‌دهد . مراد او از بشر دوستی ، قبل از هر چیزگرامی داشتن انسانها واحترام آمیخته باتوقع نسبت به آنهاست.هر قدر از یک فرد بیشتر توقع داشته‌باشیم ، بهمان اندازه اعمال او از نظر اخلاقی شایسته ترخواهد بود ،همچنانکه‌همیشه ازبهترین افراد ، بیشترین توقع را داریم .

ماکارنکو سه مرحله تکامل یک دسته کودک را چنین شرح می‌دهد :

در نخستین مرحله مربی تصمیمات „آمرانه„ی خود را بر اجتماعی از کودکان که هنوز معنی انضباط را نمی‌فهمندتحمیل‌می‌کند .وی این تصمیمات خود را از لحاظ اخلاقی توجیه و تفسیر نمی‌کند .

دومین مرحله شاهد پیدایش دسته کوچکی از فعالین‌است‌که باتوقعات خویش بکمک توقعات مربی می‌شتابند ، به این معنی که همان‌توقع وانتظاری را که مربی از آنها دارد آنها نیز از خود و از دیگران دارند .

سرانجام درمرحله‌سوم‌اجتماع‌کودکان‌در مجموع ، ازیکایک افراد خویش متوقع می‌گردد . ماکارنکو می‌گوید تنها در چنین موقعی‌مربی‌می‌تواندتوقعات خود را از نظر اخلاقی بنحوی که بر آن سودی مترتب باشد ، توجیه وتبیین نماید .

— „ من این راه را ، که از توقع آمرانه مربی آغازمی‌شود ،به توقع‌افراد نسبت به خویش می‌رسد و به توقع اجتماع از افراد خود منتهی می‌گردد ،

اساسی ترین طریق تکامل کودکان می‌دانم . "

مثلا" یک روز یکی ازشاگردها دیر به‌کارگاه آمد . ماکارنکوکودک‌راخواست وبه او گفت این عمل نباید بار دیگر تکرار شود . شاگرد به او قول داد که از آن پس سر وقت حاضر شود ، ولی چند روز بعد دوباره دیر آمد . ماکارنکو تمام افراد اردو را خواست وگفت : ــ رفیق شما ، پترنکوف دو بار دیر به کارخانه آمده است .

" من این موضوع را به تمام شاگردان تذکر دادم . همه‌درجواب گفتند این موضوع دیگر تکرار نخواهد شد . آنگاه من جریان را بدقت زیر نظر قرار دادم . از آن پس شاگردان خود بر آن شدند تا پترنکوف را تربیت کنند . همه به او گفتند :

ــ تو دیر به کارگاه آمده‌ای و معنی آن اینست که همه دیر آمده‌اند !

از آن پس همه نسبت به پترنکوف بعنوان عضو اردوگاه وبعنوان‌یکی از افراد اجتماع خود متوقع گردیدند . "

م ـاکارنکو بر آن بشر دوستی دروغین و ریاکارانه‌ای که می‌کوشدهرگونه تنبیه و مجازاتی را از تربیت سلب کند ، بشدت‌می‌تازد . بعقیده وی مجازات دور از سنگدلی و بیرحمی ، هرگز شخصیت انسانی کودک رازیر پا- نمی‌گذارد و او را تحقیر نمی‌کند ، بلکه خود تمرینی برای تقویت‌اراده کودک است و به او می‌آموزد که در برابر وسوسه‌ها مقاومت کند وبرآنها چیره شود(۱).

---

(۱) ــ ماکارنکو در این باره می‌گوید : " فشار اشکال گوناگونی دارد که ازتکرار ساده‌یک‌دستورآغازمی‌شود و به تأکید قاطع و متوقع آن پایان می‌پذیرد ، ←

مخالفین ماکارنکو وی را مورد اعتراض قرار می‌دهند که روش مجازاتش «بنده» می‌پروراند و در حقیقت سنتهای مدارس قرون وسطی را از نو زنده می‌سازد.

ماکارنکو در پاسخ چنین استدلال می‌کند: منظور از فشاریکه مربی بر دانش آموز وارد می‌آورد، انتقامجویی از خطاکار، یا حتی کیفر دادن او نیست، منظور دفاع اجتماع کودکان درمقابل نفوذشوم افرادمعدودی‌است. ماکارنکو در اثر معروف خود داستان پداگوژیکی در این‌باره‌می نویسد: «یک اقدام انضباطی فقط موقعی سودمند خواهد افتاد که قضاوت بی‌تردیدافکار عمومی دانش آموزان، طرد عنصر بی‌انضباط را ازصفوف اجتماعشان تأیید کند.» و در جای دیگر می‌گوید: «تئوریهای تربیتی که‌بااخراج‌بچه‌های‌شرور از کلاس درس مخالفند، در نفس امر نماینده فرد گرایی سرمایه‌داری‌هستند که عادت دارد توجه خود را به تأثرات و آلام فرد معطوف‌کند ونمی‌بیندکه چگونه صدها جامعه بعلت همین روش در ورطه اتلاف در می‌غلتند.»

مارکانکو در تنظیم فعالیت کودکان اصل خوش‌بینی به‌زندگی را اساس کار خود قرار می‌دهد. او می‌گوید: «انسان اگر در افق زندگی خودشادی و امیدی نداشته باشد نمی‌تواند به زندگی ادامه دهد. محرک واقعی انسان، خوشحالی فردا ست.»

← ولی جدا" شما را از اعمال هرگونه‌فشاربدنی بر حذرمی‌دارم، زیرا ازبکار بستن‌آن‌نه‌تنها طرفی‌نخواهید بست، بلکه تخم نفرت وانزجارنسبت به‌خود رادر دل‌کودک پرورش خواهید داد.»

ب عقیده ماکارنکو تنها در آغوش اجتماع یا کلکتویته است که شخص می‌تواند وسایل لازم را برای رشد همه جانبه استعدادهایی که در نهادش نهفته‌اند، بدست آورد.

تعلیم و تربیت نوین بدون آنکه تأثیر مستقیم مربی را بر روی کودک منکر شود، تأثیر اجتماع بر فرد را اساس کار خود قرار می‌دهد. آنچه مهمتر است، تصمیمات مربی است ولی وی می‌کوشد که آنها را بنام اجتماع و بصلاح اجتماع بموقع اجرا گذارد. این همان روشی است که ماکارنکو آنرا تأثیر موازی می‌خواند. آنچه اساس این روش را تشکیل می‌دهد اینست که مربی طوری نبض شاگردانش را در دست داشته باشد و چنان ماهرانه عمل کند که کودک، خود را نه چون آلت بلا اراده‌ای در دست مربی ببیند، بلکه شخصیت فعالی احساس کند که در حیات خلاقه جمع شرکت موثر دارد. درچنین صورتی کودک می‌فهمد که باید منافع خود را تابع منافع اجتماع گرداند و دیگران را به‌فراخور ارزش اجتماعی‌شان قدر نهد. وجود سنتها در اجتماعات کودکان خود زمینه‌شایان توجهی را برای تربیت فراهم می‌کند. مراد از «سنت» مجموعه‌ای از روشها و عاداتی است که به آنکه مستقیما" «شعور» هر کس آنها را بپذیرد کما بیش به نحو آگاهانه‌ای بعنوان حاصل تجربیات بزرگترها مراعات می‌شوند.

ا خلاق فرد پرست جامعهٔ سرمایه‌داری درعمل بصورت چنین فرمولهایی در می آید: «این موضوع به من چه ربطی دارد؟»، «هرکس برای خودش، خدا برای همه»، «برای دیگران خودت را به زحمت نینداز»، «مردم

گرسنه‌اند ؟ ــ خوب ،چه‌بهتر ازاین ، من گندمم را گرانتر خواهم فروخت . "

مفهوم شرف از نظر یک آدم درستکار در جامعه کهن چنین بود : "آنچه را که به من تعلق ندارد نمی‌خواهم . " ، " بیشتر از روزی و قسمت خود نمی‌خواهم . "

اما شرف و افتخار ، آنچنانکه ما میخواهیم عبارت از توقع فعالانه از خود و دیگران است . در اخلاقیات جامعهٔ نوین ،بسیاری ازمفاهیم دیگرنیز بکلی دگرگون می‌شوند . مثلا" اخلاق کهن برای "گدایی" حقی می‌شناخت ، همچنانکه طرف مقابل را به " صدقه‌دادن " تشویق می‌کرد ،اما اخلاق‌نو ،هر دو را به دیده سقوط و بی اعتباری انسان می‌نگرد .

ماکارنکو درموارد متعددی نشان می‌دهد که چگونه مفاهیم‌اخلاقی‌کهن در چار چوب اجتماع نوین معنی و محتوای کاملا" تازه‌ای بخود می‌گیرند . مثلا" حسد که بعضی‌ها آنرا یکی از عواطف خرده بورژوایی می‌دانند ، تمایل مذموم انسان را به داشتن چیزی می‌رساند ، اما چگونه انسان‌می‌تواند چیزی را دوست بدارد و نسبت به آن حسود نباشد ؟ ماکارنکومعتقداست‌که‌بسیاری از این قبیل مسائل هنوز مرحله شک و تردید خودرامی‌پیمایند وبایددرپرتو تجربیات جامعهٔ نوین روشن گردند .

از دید ماکارنکو ، منظور از تربیت بوجود آوردن‌انسانی‌هم‌آهنگ باآن جامعه‌ای است که او را بسوی خود می‌خواند ، جامعه‌ای که بشریت در گذشته خویش مانند آنرا سراغ نداشته است . اخلاقیات چنین جامعه‌ای بهیچ رو با مجموعه دستور العملهای اخلاقی که انسان در سراسر تاریخ گذشته خویش با آنها سر و کار داشته ، شباهتی ندارد .

برای ایجاد هر خصلت اخلاقی در نهاد کودک باید دو مرحله پیموده شود. از ادراک به عمل و از عمل به ادراک از این رو کافی نیست‌که کودک را به خواندن متون اندرز آمیز وادار کنیم، بلکه باید به‌طفل فرصت دهیم تاشخصا در صحنه عمل کسب تجربه کند. جرأت عمل ،یعنی احساس‌قدرت برای اجرای آنچه باید انجام داد، تنها باتکیه‌بر «تجربه» بدست می‌آید. ماکارنکو می‌گوید:

ـ اگر تربیت اخلاقی درمرحله «ادراک» متوقف‌گردد، آدمهایی‌تحویل جامعه خواهیم دادکه تنها اعمال برجسته دیگران را تحسین می‌کنند و خود از اجرای چنان کارهایی عاجزمی‌مانند ،واگرتربیت رابه‌مرحله «عمل» محدود کنیم، ماشینهای خودکار وبی‌اراده‌ای ببار خواهیم آورد که معنی آنچه راکه انجام می‌دهند، نمی‌فهمند.

ماکارنکو در داستانهای خود چند گردش دسته‌جمعی‌کودکان را که‌ضمن آنها از کریمه و قفقاز دیدن می‌کنند شرح می‌دهد. نویسنده‌نشان‌می‌دهد که چگونه در خلال این مسافرتها افق فکر این کودکان توسعه می‌یابد ،ادراکات و تصورات‌ساده‌لوحانه‌آنها ازجهان زائل‌می‌شود ،اراده وخصائل اخلاقی‌شان در برخورد بامشکلاتی که باید زیر پا بگذارند، استواری می‌پذیرد، وجهان بینی‌شان شکل می‌گیرد.

در دستگاه تربیتی ماکارنکو، تعلیم و تربیت در جریان کارتولیدی به هم در می‌آمیزند وباین ترتیب کار ارزش تربیتی پیدا می‌کند.

نخستین وظیفه کمون تربیتی ، پرورش انضباط کارکودکان است ، هرکودک عضو کمون (کمونار) مسئولیتهایی را برعهده می‌گیرد و دستورهایی راکه از جانب مسئولین امور دریافت می‌کند بکار می‌بندد . دانش آموزان حوزه‌های مطالعه تشکیل می‌دهند و در باره کار خود وبهبود محصول‌کارشان به گفتگو می‌پردازند و از نظریات یکدیگر بهره می‌گیرند . پرداخت مزد در قبال کار به نوآموز ، با دقت و به نحوی صورت‌می‌گیرد کـه‌دچار صفت "پول پرستی" وتمایل به " انگل دیگران بودن " که خاصه اندیویدوالیسم است نشود . واز طرف دیگر توجه او به این نکته جلب می‌شود که‌مزدی که دریافت می‌دارد نماینده سهمی است‌که در کار و فعالیت جمعی داشته و معرف میزان همکاری او در موفقیتهای جمع بشمار می‌رود ، تا دیگر از جمع‌کودکان مانندابن یاآن دختر جوانی که آموزشگاه اشرافی خود رابه‌پایان رسانده وجز "آمال‌مبهمی" چیزی با خود همراه ندارد و درصحنه پرغوغای زندگی‌سرگردان‌می‌ماندوارد جامعه نشود .

ماکارنکو ، نخست از پرداخت مزد به شاگردان‌خویش‌اجتناب‌می‌ورزید و تنها به دادن پول توجیبی اکتفا می‌کرد . ولی بعدها متوجه این نکته شد که پرداخت مزد بعنوان‌نتیجه‌کارتولیدی‌کودکان ، بنوبه‌خود مفاهیم‌اجتماعی و فردی مهمی را در برمی‌گیرد .

کمونارها نه تنها می‌توانند در کارگاههای مختلف لوازم عکاسی وبرق کارکنند ، بلکه درهای اداره‌ٔ مطالعات ، اداره‌طرحهای‌صنعتی ، شعبه‌بازرسی ، شبعه نقشه کشی ، شعبه فروش و شعبه تنظیم مقررات کار بروی آنها باز است و گوناگونی قسمتهای تولید و خدمات به هرکس اجازه می‌دهد تابتواندموافق ذوق و تمایل خویش کاری بیابد و بدان اشتغال ورزد .

ماکارنکو می‌کوشددر جریان کار ، سطح فرهنگی کارگران را بالا برد و

خصوصیات اخلاقی آنها را بهبود بخشد . وی ضمن مثالی خاطرنشان می‌سازد که چگونه می‌توان از کار بعنوان یک وسیلهٔ تربیتی استفاده کرد :

بایداز میز کار مواظبت نمود وبارعایت روی آن کار کرد . شاگردان جوان ما این نکته را از یاد نمی‌بردند . چگونه ممکن بود میز به‌آن زیبایی راخراب کنند ؟ ــ هرگز روی آن کوچکترین تراشه‌چوب یا براده فلزدیده‌نمی‌شد . من به این نتیجه رسیده‌ام که مسأله وجود یک‌لکه‌کثیف روی‌میزکارخود یک‌مسأله اخلاقی است . برای ضمیر پاک جوانی که هنوز اصول و مبانی اجتماع ما را به خوبی هضم نکرده ، این یک مسأله اخلاقی بشمار می‌رود . »

از کتاب «در میان کشورشوراها»
اثر ماکسیم گورکی

من از صومعه «کوریاژ» در تابستان سال ۱۸۹۱ دیدن کردم، وبامردی که بعدها به «جان کرونستات»[۱] معروف شد به گفتگو نشستم. سالها بعد، بار دیگر این صومعه را دیدم و درآن باچهار صد نفرازدوستانم که ازطریق مکاتبه با هم آشنا شده بودیم ملاقات کردم. اینها، پیش از این «آوارههای کوچه و خیابان» و «عناصر خطرناک اجتماع» بودهاند...

چهارسال بودکه بابچههای این کولونی مکاتبه میکردم، پیشرفتهای آنها را در دستور زبان و املا میدیدم، و رشد آگاهی آنهارانسبت بهدنیای اطرافشان ملاحظهمیکردم. وشاهدآن بودم که چگونه این آنارشیستهای کوچک، ولگردها، دزدها و فاحشههای جوان، بزرگ میشدند و آدمهای کار وزندگی بار میآمدند.

هفت سال از عمر کولونی میگذرد که چهار سال ازآن درمنطقهٔ پولتاوا سپری شده است. درطی این هفت سال، کولونی گروه بیشماری را بهدانشکدههای

---

(۱) — John of Kronstadt.

کارگری ، مدارس کشاورزی و نظامی فرستاده‌است وهمچنین تعدادزیادی مربی به کولونی‌های دیگر اعزام کرده است .

بیشتر این بچه‌ها ازطریق اداره تحقیقات جنایی پلیس به‌کولونی می‌آیند . تعداد آنهایی که به میل خود وارد کولونی شده‌اند انگشت شمار است . تا زمانی که شرایط اجتماعی ، تعداد کافی از چنین کودکانی را در دامان خود پرورش می‌دهد ، می‌توان اطمینان داشت که شماره آنها در کولونی هرگز به کمتر از چهارصد نفر نخواهد رسید .

در اکتبر گذشته ، یکی از « فرماندهان » کولونی بنام «دنیسنکو» برایم چنین نوشت :

« از وقتی که شما کولونی را ترک کرده‌اید ، تغییرات زیادی در اینجا صورت گرفته است . بسیاری از اعضای قدیمی به کارخانه‌ها ، دانشکده‌های کارگری و مدارس صنعتی رفته‌اند . سازمان دادن زندگی با تازه واردها کمی دشوار است ، چرا که آنها به اقامت در یک‌کمون‌کارگری‌عادت ندارند .

با خروج اعضای قدیمی ، انضباط در کولونی تضعیف‌شده‌است‌وماافراد قدیمی باقیمانده بشدت در تلاش هستیم تانظم را دو باره برقرار کنیم . ما یک مدرسه جدید هفت ساله و یک دوره تربیتی یکساله برای‌شاگردان مردود شده تشکیل داده‌ایم . تشنگی برای کسب‌دانش درمیان بچه‌ها شدیدنیست ، اما هیچ شاگردی هم بدون درس خواندن به کلاس بالاتر نمی‌رود . »

درحال حاضر ، کولونی ۶۲ عضو کمسومول[۱] دارد که تعدادی از آنها در خارکوف مشغول تحصیل هستند و یکی از آنها دانشجوی سال‌دوم‌پزشکی است . همه اینها در کولونی زندگی می‌کنند که تا شهرهشت ورست[۲] فاصله

---

(۱) ــ سازمان جوانان حزب کمونیست . (۲) ــ ورست ــ ۱۰۶۰ متر

گروهی از شاگردان کولونی گورکی (۱۹۲۶) .

دارد ، و در کارهای روزانه رفقای خود فعالانه شرکت دارند .

چهار صد نفر اعضای کولونی به ۲۴ دسته از قبیل ، مکانیک ، کارگر مزرعه ، آشپز ، باغبان ، گاودار ، پرورش دهنده خوک ، راننده تراکتور ، نگهبان ، کفاش و غیره تقسیم می‌شوند . اگر اشتباه نکنم کولونی دارای ۴۳ هکتار زمین مزروعی و ۲۷ هکتار جنگل است . در جنگل گاو ، اسب و خوکهای اصیل پرورش می‌دهند که در میان دهقانان اطراف ، مشتریهای خوبی دارند . کولونی دارای دو تراکتور ویک موتور برق اختصاصی است . بچه‌ها بتازگی سفارشی برای تولید دوازده هزار کیسه بسته بندی از یک کارخانه باروت سازی دریافت کرده‌اند .

تمام کارهای کولونی و جریان زندگی درآن ،اساسا" توسط ۲۴ نفر رئیس انتخابی اداره می‌شود . این روءسا ، برنامه کارها را تنظیم می‌کنند و ضمن شرکت در کار ، بر اجرای آن نیز نظارت دارند . شورای فرماندهان در مورد اجازه ورود به افراد جدیدی که تمایل دارند در کولونی وارد شوند تصمیم می‌گیرد و در باره افراد خطا کار قضاوت می‌کند . تصمیمات شورای فرماندهی در مورد توبیخ فردیا افراد خاطی ، بوسیله‌مقام ریاست عالی‌کولونی ،آ . س . ماکارنکو در حضور کلیه افراد کولونی به آنها ابلاغ می‌شود .

قانون شکنی‌های مکرر ، مانند تنبلی ، از زیرکار در رفتن ، بی‌احترامی به یک رفیق و کارهای دیگری که به ضرر کمون است موجب‌اخراج‌فرد خطا کار می‌شود . ــ البته چنین موردی به ندرت اتفاق افتاده است .

یکی از سنتهای مرسوم در کولونی اینست که‌دخترها و پسرهای‌کولونی حق برقرار کردن روابط عاشقانه بایکدیگر راندارند .این‌سنت ،بشدت‌رعایت و اجرا میشود . در تاریخچه کولونی تنهایک بار از آن سرپیچی‌شدکه آن‌هم به تراژدی انجامید : مادر جوان ، کودک تازه بدنیا آمده خود را زیر تخت پنهان کرد و کودک در زیر تخت خفه شد . مادر کودک در دادگاه به " چهار سال جدایی تحت نظر و مراقبت کولونی " محکوم شد و فکر می‌کنم بعدها با پدر بچه‌اش ازدواج کرد .

یکی دیگر از سنتها اینست که وقتی پسر یا دختری به کولونی معرفی میشود ، هرگونه سئوال از او ممنوع است که با که بوده و چه‌کارمی‌کرده‌است . اگر تازه واردی شروع به‌صحبت‌درباره‌خودش‌کند .حرفهایش رانشنیده‌میگیرند و اگر در باره کارهای برجسته‌ای که‌انجام داده لاف و گزاف سرهم‌کند ،آنها را جدی نمی‌گیرند . به تازه وارد گوشزدمی‌کنندکه : " ببین ، اینجا "زندان" نیست . ما در اینجا آقای خودمان هستیم ، همانطورکه‌تو هستی .باما بیاموز

شورای فرماندهان .

و کار وزندگی کن . اگر هم نخواستی ،می‌توانی بروی . » ــ او بزودی می‌فهمد که همه این حرفها راست بوده و به آسانی خود را با اجتماع تطبیق می‌دهد . درطول هفت سال عمر کولونی ، اگر اشتباه نکنم در چنین شرایطی بیش ازده نفر آنرا ترک نکرده‌اند .

بچه‌هایی که تازه به کولونی پا می‌گذارند ، ناگهان خود را در فضای باور نکردنی دوستی و همکاری با نوجوانان همسن‌وسال‌خود می‌بینند ،همان « لاشخور»هایی که در خیابان ، آنها راکتک‌می‌زدند وتحقیرشان‌می‌کردند ،

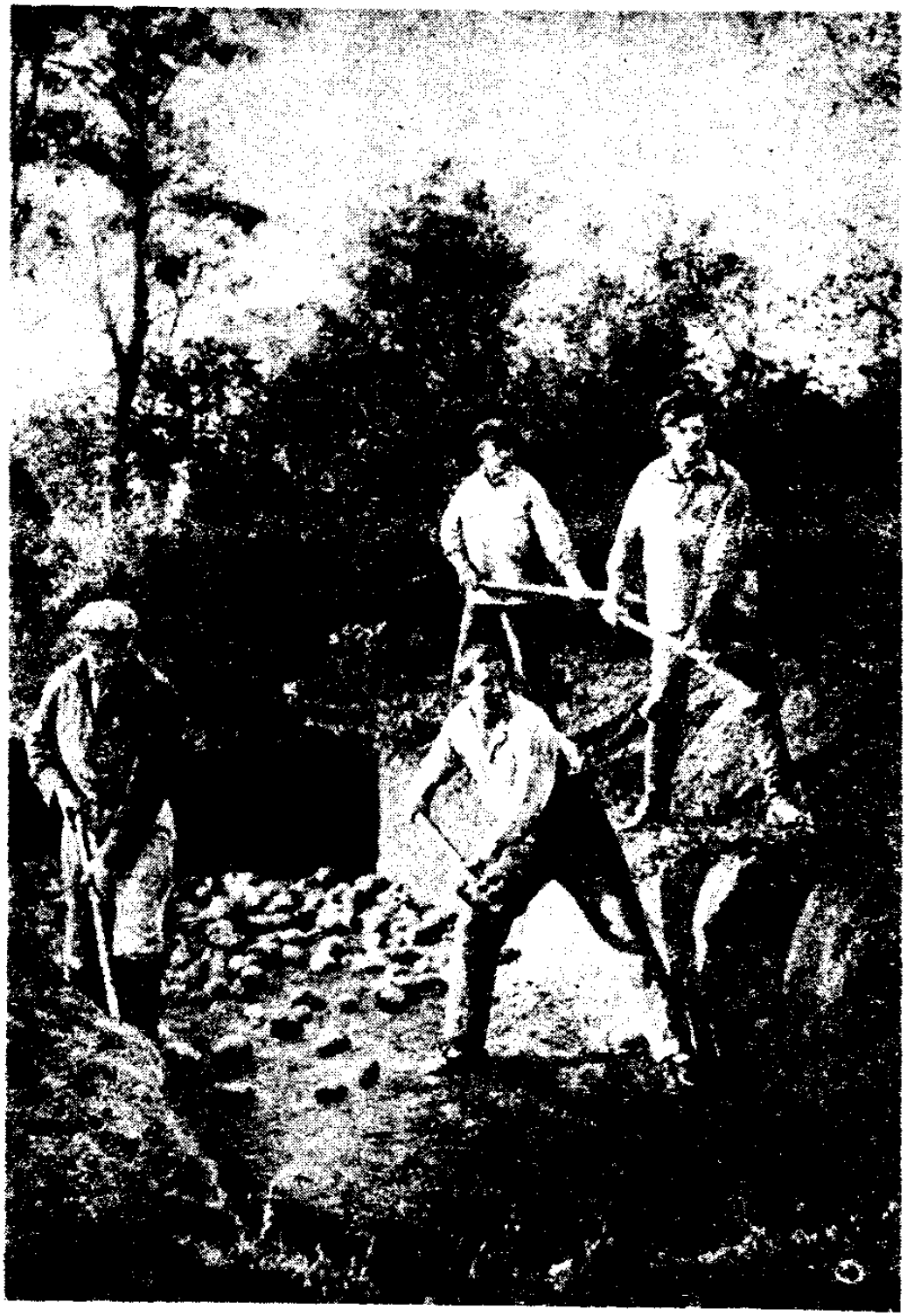

یک „ دسته „ درحال کار (۱۹۲۱) ۰

و به آنها یاد می‌دادند که چگونه ودکا بنوشند ودزدی‌کنند .یکی ازبچه‌هایی که در قسمت گاوداری کار می‌کندوضمنا" در ارکستر کولونی نواختن فلوت را برعهده دارد به من گفت : „وقتی اینجا آمدم ، اول قدری‌ترسیدم .باخود

گورکی و ماکارنکو درمیان گروهی از اعضای کولونی (کوریاژ ــ ۱۹۲۸) .

گفتم : ببین ، چقدر ، هستند ! ــ اگر آنها بخواهندمرابزنند ، یک استخوان سالم در بدنم باقی نمی‌ماند ! اما دیدم که آنها انگشت خود راهم به من نزدند .

این ولگردان خیابان از کجا پیدا می‌شوند ؟ آنهافرزندان‌مهاجرین ایالتهای غربی هستند که گرد بادجنگ‌آنها راپراکنده‌ساخته است . یتیمهایی که‌پدر ومادرخود رادرسالهای‌جنگ‌داخلی ، قحطی وبیماری‌ازدست‌داده‌اند ، کودکان‌نفرین‌شده‌ای‌که درجریان تنازع بقا ، بناگزیرتسلیم ، خیابان ، شده‌اند و اینک داغ ننگ بر پیشانی دارند . وقتی آنها به کولونی‌می‌آیند وارزشهای زندگی اجتماعی را از نزدیک می‌بینند با اشتیاق به کار رومی‌آورند . اجتماع کولونی بزودی این تازه واردین فردگرا و در خود فرو رفته را عمیقا" تغییر

می‌دهد .

من در میان بچه‌های کولونی احساس شادی و راحتی می‌کردم ، لکن بدلیل سن خود نمی‌توانستم با بچه‌ها گرم بگیرم . من همیشه ازاین‌میترسم که چیزی را بگویم که نباید بگویم ، وبهمین علت معمولا" زبانم بسته است . بچه‌های کولونی « کوریاژ »[1] این ترس را درمن از بین‌بردند : درآنجااصلا" احتیاجی به سخنرانی نبود . آنها خودشان گویندگان خوبی‌بودندوهرکدام ازآنها به تنهایی چیزهای زیادی برای گفتن داشت .

چه کسی می‌توانست این تغییرات شگفت انگیز را درصدها کودک آواره که‌زندگی باآنها اینچنین‌بیرحمانه وحقارتبار رفتارکرده‌است بوجودآورد ؟ــ سازمان‌دهنده و سرپرست این کولونی ، آ . س . ماکارنکو است . او بدون شک یک نابغه علوم تربیتی است . افراد کولونی او را از جان و دل‌دوست‌دارند و از او با غرور وافتخار صحبت می‌کنند . گوبی‌آنها خود او راخلق‌کرده‌اند . او درظاهر مردی عبوس ، سختگیر و کم‌حرف‌است ،بایک‌بینی‌بزرگ وچشمانی دقیق و نافذ . در برخورد اول این تصور به انسان دست می‌دهد که با یک نظامی روبروست . او با صدای گرفته و خرخر مانندی صحبت می‌کند ، چنین بنظر می‌رسد که نوعی ناراحتی در حنجره‌خوددارد .به‌آهستگی راه‌می‌رود ، اما از وقتش حداکثر استفاده را می‌کند .همه چیز را می‌بیند وتک تک اعضای کولونی را می‌شناسد . او می‌تواند در پنج کلمه خطوط شخصیت‌هریک‌ازافراد کولونی رابسادگی رسم کند . ظاهرا" اواحتیاج‌داردکه‌علاقه خودرابه‌بچه‌ها ، آشکار کند . او همیشه برای هرکدام از آنها یک کلمه محبت‌آمیز ،یک لبخند دوستانه و یا یک نوازش گرم به همراه دارد .

---

(۱) نام اصلی این کولونی ، «کولونی‌گورکی »است ــ مترجم .

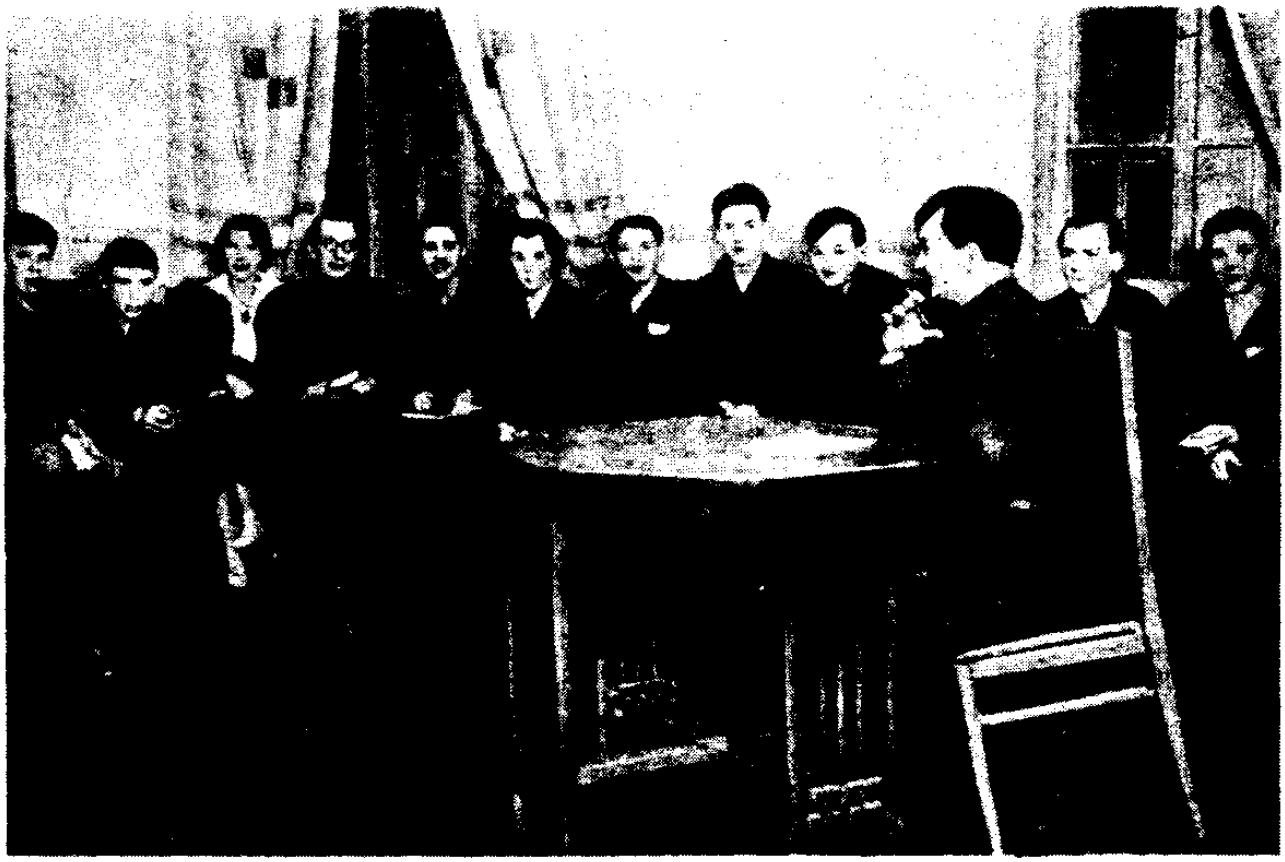

شورای فرماندهان ، آنتون ماکارنکو نفر چهارم از سمت چپ است .

در جلسه فرماندهان ، که در باره روابط اقتصادی ، تهیه مواد غذایی و انتقاد از نحوه فعالیتها و تنظیم برنامه‌ها تشکیل می‌شود ، آنتون ماکارنکو در گوشه‌ای می‌نشیند وفقط گاهگاهی ، یکی‌دو جمله انتقاد می‌کند .

اعضای کولونی با دقت به حرفهایش گوش می‌دهند و ازبحث کردن با او خجالتی ندارند . آنها آ . س . ماکارنکو را به‌چشم بیست وپنجمین فرمانده خود می‌بینندکه از آنها باهوش تر و باتجربه‌تر است .

او به زندگی در کولونی ، دیسیپلین نظامی را افزوده‌است ، درساعت ۶ صبح صدای شیپور در حیاط کولونی می‌پیچید و همه ازخواب بیدارمی‌شوند .

درساعت ۷ پس از صرف صبحانه ، با شیپور دوم اعضای کولونی دورهم جمع می‌شوند و در وسط حیاط مربعی را تشکیل می‌دهند . در مرکز این مربع ، پرچم کولونی در اهتزاز است و دو رفیق در دو طرف پرچم با تفنگ بـه نگهبانی ایستاده‌اند . ماکارنکو خلاصه‌ای از کارهای روزانه را برای دسته‌ها بیان می‌کند . بعد ، رئیس هر گروه ، وظائف اعضای گروه خود را برای آنها شرح می‌دهد .

هنگامی که کالاهای ساخت کولونی را روی گاری بار می‌کنند ، دیدن این چهره‌های کوچک دوست داشتنی که با چهارصد جفت چشم به رنگهای مختلف ، با تبسم و غرور به محصول کارخود می‌نگرند هیجان عمیقی را درانسان بـر می‌انگیزد . آ .س. ماکارنکو در مقدمه‌ای بر کتاب خاطرات اعضـای کولونی می‌نویسد :

" هنگامی که داشتم صدمین دفترچه را تایپ می‌کردم ، بنظرم رسید که دارم اعجاب انگیزترین کتاب زندگیم رامطالعه‌می‌کنم .این کتاب ،داستان غمهای انبار شده یک کودک ولگرد بود که با کلماتی ساده‌و بیرحم‌روی کاغذ آمده بود . درهر کلمه بخوبی حس می‌کردم‌که این‌داستان‌برای‌ایجادهیجان در خواننده خلق نشده است . این کتاب ، داستان ساده و صادقانه انسان کوچک تنها و بیچاره‌ای بودکه رنگ دوستی و صداقت راندیده‌بود و همه‌چیز این دنیا را در خصومت باخود می‌دید . شایدبیش‌ازهرکس‌دیگری این‌ماجرا برای من غم‌انگیز بود .درطی ۸ سال‌گذشته‌من‌نه‌تنهامجبوربودم که‌به‌غصه‌ها و ناراحتی‌های این کودکان برسـم ، بلکه باید به رفع نارسایی‌های اخلاقی آنها نیز همت می‌گماشتم ، از مدتها پیش فهمیده بودم که برای نجات آنها بایستی دردهایشان را عمیقا" درک کنم و در این راه قاطع و استوار وپی‌گیر باشم . این یادداشتها ، تنها تراژدی زندگی آن کودک نبود ، بلکه تراژدی زندگی من نیز بود . این تراژدی همه ماست و ما حق نداریم از زیر چنیـن

مسئولیتی شانه خالی کنیم . آنها که تنها به دلسوزی و ترحم به‌این‌کودکان بسنده می‌کنند ، با این کار می‌خواهند روی‌یک‌فریب بزرگ‌سرپوش‌بگذارند . "

من علاوه بر کولونی کوریاژ ، از کمون دزرژینسکی درنزدیکی خارکوف کهآن هم زیر نظر ماکارنکو اداره می‌شود دیدن‌کردم. این کمون که تنها ۱۰۰ یا ۱۲۰عضو دارد ،بعنوان‌یک‌کولونی‌نمونه‌برای ولگردها و "عناصرخطرناک " ساخته شده . ساختمان آن در دو طبقه و بطور اختصاصی بنا شده وسه‌کارگاه دارد : نجاری ، کفاشی و مکانیکی . این کارگاهها مجهزبه‌پیشرفته‌ترین‌وسائل تولید ، تهویه مطبوع‌و سیستم روشنایی هستند . لباسهای کار بچه‌ها راحت است . خوابگاهها ، حمام ، اطاقهای مطالعه‌جادار ،سالن‌اجتماعات‌وکتابخانه بزرگ آن ، همه تمیز و مرتب ، گویی برای نمایش ساخته‌شده‌اند .همه بچه‌ها قوی وشاداب بنظر می‌رسند .

سازمان دهندگان چنین موسسه‌هایی باید از این مدل الهام‌بگیرند .

سیمون کالابالین

چگونه «آ. س. ماکارنکو» به ما آموزش می‌داد؟

من برای اولین بار، آنتون سمیونویچ ماکارنکو را در سامبر سال ۱۹۲۰، در زندان ملاقات کردم ــ جایی که در آن، عقوبت گناهان دوران تلخ کودکی خودرا می‌دیدم. سی و چهارسال از آن زمان می‌گذرد، اما جزئیات این دیدار دقیقاً" به یادم مانده است.

قضیه چنین بود که یک روز رئیس زندان مرا احضار کرد. وقتی به دفتر کار او وارد شدم، مرد ناشناسی را دیدم که روی صندلی کنار میز رئیس، آرام نشسته است. او پالتو گشاد و کهنه‌ای پوشیده بود. سر بزرگ و پیشانی صاف و بلندی داشت. اولین چیزی که در اوجلب توجه می‌کرد بینی بزرگش وعینک پنسی روی آن بود که در پشت آن، چشمان خندان و مطمئن او برق می‌زد. او آنتون سمیونویچ ماکارنکو بود.

از من پرسید: „سیمون کالا بالین تو هستی؟"

با سر حرفش را تأیید کردم.

ــ „دوست داری از زندان آزاد شوی؟"

من به اونگاهی انداختم و آنگاه پرسشگرانه به رئیس زندان چشم دوختم،

زیرا او بود که باید درباره من تصمیم می‌گرفت .آنتون‌سمیونویچ ادامه‌داد :

ــ متوجهم . ترتیبش راخودم‌بامدیر زندان‌خواهم‌داد .حالا ، سیمون خواهش می‌کنم برای چند دقیقه اتاق را ترک کن و ما را تنها بگذار . اجازه می‌دهید رفیق مدیر ؟

رئیس گفت : „ بله ، البته . برو بیرون . „

من از اتاق خارج شدم و در راهرو ، کنار نگهبان ایستادم . به‌طعنه با خود تکرار می‌کردم : „سیمون ، خواهش می‌کنم اتاق را ترک کن . „ از قضیه سر در نمی‌آوردم و این کلمات تقریبا" برایم تازه بود . او بنظرم‌آدم‌عجیبی می‌آمد .

بعداز چند دقیقه دوباره به دفتر احضارشدم .آنتون‌سمیونویچ‌ایستاده بود .

ــ خوب ، سیمون ، در زندان چیزی داری ؟

ــ نه .

ماکارنکو گفت : خیلی خوب . و رو به رئیس زندان کرد .

ــ پس ما می‌توانیم مستقیم از اینجا برویم ؟

ــ بله بفرمائید . ــ کالا بالین ، گوش کن . . .

ماکارنکو حرف او را قطع کرد :

ــ خواهش می‌کنم ، لازم نیست . همه چیز درست می‌شود . بیا برویم سیمون .

درهای زندان باز شد و من به همراه آنتون سمیونویچ پا به زیباترین قسمتهای زندگیم گذاشتم .

ده‌سال‌بعد ،هنگامی‌که من یکی ازدستیاران ماکارنکو بودم ، بمن‌گفت : علت اینکه آن روز ترا از دفتر رئیس زندان بیرون فرستادم این بود

که نمی‌خواستم ببینی چگونه کاغذی راامضامی‌کنم وترا از اوتحویل‌می‌گیرم . این غرورت راجریحه‌دار می‌کرد .

ماکارنکو قادر بود ارزشهایی را درمن تشخیص دهد که خودم هرگز از وجودشان خبر نداشتم . این اولین‌برخورد گرم ودوستانه‌در زندگی‌من‌بود .

در راه اداره آموزش منطقه ، سعی می‌کردم جلوی ماکارنکو راه بروم تا بتواند مواظبم باشد و نشان دهم که قصد فرار ندارم .اما او مرا به کنارخود خواند وبا تعریف از اوضاع کولونی و اینکه سازمان‌دادن‌آن‌چقدرمشکل است از من پذیرایی کرد . او درباره همه چیز صحبت کرد جز زندان ، شخص من وگذاشته‌ام .

وقتی وارد محوطه اداره آموزش شدیم ، ماکارنکو کاری کرد که مرا تکان داد . او اسب و گاری کولونی را در اختیار من گذاشت :

ــ سواد خواندن و نوشتن داری ، سیمون ؟

ــ بله .

او کاغذی از جیبش در آورد و به‌من داد وگفت : " لطفا" این‌جنسها را برای من تهیه کن ــ نان ، روغن و شکر . من برای‌این‌کار وقت‌ندارم ،باید به چند اداره سر بزنم . از این گذشته ، من‌از دکاندارهاخوشم‌نمی‌آید ،چون هر دفعه یک جور سرم را کلاه می‌گذارند . مطمئنم که تواین‌کار را بهتر ازمن انجام خواهی داد . "

و قبل از اینکه بتوانم به خود بیایم واعتراضی بکنم دور شد . کاردم می‌زدید خونم در نمی‌آمد ! عجب معامله خوبی ! در حالیکه سرم را می‌خاراندم ، باخود گفتم : جریان‌چیست ؟یک راست‌از زندان بیرون‌آمده‌ام و اینهمه نان و شکر دستم داده‌اند ! شایداین‌یک‌آزمایش‌است ؟ شایدتله‌ای درکار است ؟ مدتی آنجاایستاده بودم و فکر می‌کردم . آخر به این نتیجه

رسیدم که ماکارنکو ، عقلش پارسنگ برمی‌دارد ، و گرنه اینهمه جنس را به دست آدم بی سروپائی مثل من نمی‌سپرد !

وقتی وارد مغازه شدم ، مغازه دار با صدای نخراشیده‌ای پرسید : «این جنسارو واسه کی می‌خوای ؟»

گفتم : «بعداً" می‌فهمی» ، و سفارش را به‌او دادم .

جنسها را گرفتم و برگشتم ، ماکارنکو وقتی دید که مأموریتم را به‌انجام رسانده‌ام سوار شد و راه افتادیم . هنگامی‌که‌درحدوددویست مترازساختمان اداره آموزش دور شدیم ، ماکارنکو گفت گاری رانگهدارم وادامه داد :

مثل اینکه اشتباهی پیش آمده . دو تانان‌اضافه‌به ما داده‌اند . خواهش می‌کنم ببر آنها را پس بده . من اینجا منتظرت هستم .

از خجالت‌سرخ شدم . یعنی چه ؟ چنین چیزی برایم بی‌سابقه بود . پریدم ، نانها را از زیر علوفه در آوردم و به مغازه بر گشتم . فکر می‌کردم «او چطور آدمی است ؟ خودش گفت که سرش را کلاه گذاشته‌اند . من فقط میخواستم انتقام او را بگیرم . دو تا نان که چیزی نیست ، اما او می‌گوید «خواهش می‌کنم برو اونا رو پس بده !»

مغازه دار با حترام از من تشکر کرد .

ـ آقا جان ، خیلی خیلی ممنون . مسأله‌ای‌نیست ، یک‌سوء تفاهم‌کوچولو بوده . روزت بخیر .

نگاه چرکینی به او انداختم و بسرعت خارج شدم .

وقتی به گاری برگشتم ماکارنکو یک مشت تخمه‌آفتابگردان‌تعارفم‌کرد .

قضیه نانها بکلی فراموش شده بود . ماکارنکومی‌توانست‌بگوید : من‌ترا از زندان بیرون آوردم ، آبرویم را به خطر انداختم و به تو اطمینان‌کردم ، و تو بی‌چشم‌و رو جواب خوبیهای مرا اینطور می‌دهی ؟

ولی این را نگفت و مرا از خود نرنجاند تا بخاطر کاری که قبلا" فکر می‌کردم عادلانه بوده خود را تحقیر نکنم . اگر او شروع به سرزنش و ملامت می‌کرد ، تردید دارم که باهم تا کولونی می‌رسیدیم .

آنتون سمیونویچ در موارد دیگر هم همیشه دقیق و موقع شناس بود و رفتاری طبیعی داشت . زمانی با اعتراض سخت و مجازات ، و زمانی از راه تکان دادن ناگهانی شخصیت نوجوان او را بخود می‌آورد و از حقیقت آگاه می‌ساخت . برخوردهای او غیرقابل تقلیدبود وهرباربه نحوی رفتارمی‌کرد . همیشه منطقی ، صادق و مصمم بود .

کسانی که پل مشهور ساموگون را بنا نهادند ، شخصیتهایی بودند که برای شکل گرفتن آنها کوشش فراوان شده بود . اعضای‌گروه‌مبارزه باراهزنان در شاهراه نزدیک کولونی از جوانانی تشکیل می‌شد که‌خودشان‌برای‌راهزنی به همین جاده فرستاده شده بودند . این موضوع خیلی‌ها را انگشت بدهان کرده بود . سالها طول کشید تا ما فهمیدیم که ماکارنکو با ایجاد اعتماد و صداقت در کولونی ، ارزشهای والای انسانی ما راکه‌در وجودمان خفته بود ، بیدارکرده است .

دفتر ماکارنکو ،همیشه شلوغ بود . اعضای کولونی نه تنها برای‌مشورت درباره مسائل زندگی جمعی ، بلکه برای‌صحبت‌درباره‌مشکلات‌کاملا" خصوصی خود پیش‌او میرفتند . ماکارنکو برای‌هریک‌ازآنهاحوصله و وقت‌کافی‌داشت ، یا پیدا می‌کرد . معمولا" راهنمایی‌های او کافی بود تا بچه‌ها وادار به کاری شوند . این را خودم هم تجربه کرده‌ام . در ۱۹۲۲ ،من‌بشدت‌عاشق‌دختری بنام الگا شدم . ماکارنکو اولین کسی بود که مانند یک پدر ، رازم را بااو در میان گذاشتم . او به سخنانم گوش داد . بعداز جایش بلند شد ، دستش را روی شانه‌هایم‌گذاشت و به آرامی‌گفت : „ متشکرم ،سیمون .مراخیلی‌خوشحال

کردی ، متشکرم !

ــ چرا ، آنتون سمیونویچ ؟

ــ اول برای اینکه به من اعتماد کردی .این عشق تنها به تو تعلق دارد . همه جور آدمی پیدا می‌شود ــ ممکن است تو رازت را به کسی بگویی و او به تو بخندد ، یا آنرا در همه جا پخش کند . اما من اینطور نیستم و راز تو را مانند اسرار شخصی خودم حفظ می‌کنم .

من نگاه تشکر آمیزی به او انداختم و او ادامه داد :

ــ دوم برای اینکه به من فهماندی‌که‌تو موجود عجیب و غریبی نیستی و درست مثل بقیه آدمهایی . عشق ، مخصوص همه ، در هرسن وسالی‌است‌که شامل خود من هم می‌شود . و اما درباره عشق تو . آنرا در دروغ و شهوت‌بر باد نده . زیبا وشایسته واز روی‌عقل و با همت‌بلند‌دوست بدار . . .کارهای من تمام شده است ، بیا با هم شام بخوریم . "

ماکارنکو مرا از اینکه رازم را به او گفته بودم پشیمان نکرده بود . مرا پیش خودم شرمنده وخجالت زده‌نکرده‌بود ، اوباموعظه و سرزنش وهمدردی دروغین عشقم را تحقیر نکرده بود . . .

روزی ، یکی‌از دوستانم به من‌گفت‌که الگا ازمن بریده است ومی‌خواهد بامرد دیگری‌ازدواج‌کند .من‌سه کیلومترتا‌دهکده‌ای که‌الگادرآن‌زندگی می‌کرد دویدم . قضیه درست بود .

دیر وقت به کولونی برگشتم و به دیدن آنتون سمیونویچ رفتم .ریخت عجیبی پیدا کرده بودم .

ــ چه شده سیمون ؟ مریضی ؟

ــ نمی‌دانم ، شاید . . .

ــ برو خوابگاه ، پرستار کولونی را می‌فرستم سراغت .

ـ احتیاجی نیست . هیچ پرستاری نمی‌تواند به‌من‌کمک‌کند .الگانظرش از من برگشته است . او دارد عروسی می‌کند . عقدکنانش روز یکشنبه است . دیگر همه چیز تمام شده . فکر می‌کردم عشق ما تا ابد دوام دارد . . .

و شروع به گریه کردم .

ـ عصبانی نشوید آنتون سمیونویچ : من‌خودم‌راحلق‌آویزخواهم‌کرد !

ـ اهه ! دیوانه شده‌ای سیمون ؟

ـ دیوانه نیستم ، اما دیگر دلیلی هم برای زندگی کردن ندارم .

ـ بسیار خوب ، پس برو خودت را حلق آویز کن ، ترسوی دماغو !ـ ولی یک جای دیگر ـ که ما از بوی گند لاشه‌ات در امان باشیم . .»

ماکارنکو باعصبانیت چیزی را روی میز جابجاکرد .تأثیرآنی‌جملات او در من‌این‌بود که دیگر هیچ میلی برای خود کشی نداشتم . اودرکنار من روی نیمکت نشست . موجی از گرمای امید درقلبم حس کردم . داغ شده بودم . به پیشنهاد او بیرون رفتیم و زیر آسمان پرستاره ، در باره رویای دنیایی زیبا با مردمانی صمیمی و وفادار صحبت کردیم .

آنتون سمیونویچ دارای خصلتهای برجسته‌ای‌بود .او روح بزرگی‌داشت و چیزهای زیادی بود که می‌شد از او یاد گرفت . کتاب‌او ،داستان‌پداگوژیکی درباره اشخاصی واقعی نوشته شده که در کولونی گورکی زندگی می‌کردند .

نویسنده فقط بعضی‌نامهاراتغییردادهاست .ماکارنکو درپایان کتابش ، درباره آینده شاگردان خود صحبت می‌کند . همه آن ولگردان تبهکار ، سر بلند از کار در آمدند . آنها ، کارگر ، مهندس ، کشاورز ، دکتر ، هوانورد و آموزگار شدند . بسیاری از آنان کمونیستهایی بودند که درجنگ جهانی‌دوم شجاعانه جنگیدند و اکنون هر کدام در جایی ، به‌کشورشان‌خدمت‌می‌کنند . «ایوان کولس» (که در داستان پداگوژیکی ایوان‌گولس‌نامیده‌شده) مهندس

سیمون کالا بالین و همسرش باگروهی از بچه‌های پیشاهنگ .
او یکی از قهرمانان جنگ جهانی‌است‌که چندین‌مدال شجاعت
گرفته است . او و همسرش دریک „ مهد کودک „ کار می‌کنند .

شد و اینک در مونچه گورسک مشغول کار است . نیکلای شرشنف (ورنشف) اکنون در کومسومولسک طبابت می‌کند . پاول آرخانگلسکی (زادوروف) سرهنگ دایره مهندسی ارتش است .

آنتون ماکارنکو می‌گفت : „ یک مرد فقط باید یک خصلت داشته باشد :
او باید یک مرد با حروف سیاه باشد (۱) ، یک مرد واقعی .

او خود این خصلت را به کمال دارا بود و تا آنجا که می‌توانست تلاش کرد تا آنرا به‌شاگردانش بیاموزد .

---

۱ — a Man with a capital letter

آنتوان سمیونویچ ماکارنکو (۱۹۳۹- ۱۸۸۰)

پایان

تصویرهایی از ماکارنکو و ...

آنتوان سمیونویچ ماکارنکو

آنتوان سمیونویچ ماکارنکو در کنار بچه‌ها

ماکسیم گورکي در بازدید از محل کار و زندگي بچه‌ها و ماکارنکو

ماکسیم گورکي در بازدید از محل کار و زندگي بچه‌ها و ماکارنکو

ماکارنکو در میان بچه‌ها

МІНІСТЕРСТВО ОСВІТИ УКРАЇНИ

ПЕДАГОГІЧНО-МЕМОРІАЛЬНИЙ МУЗЕЙ А.С. МАКАРЕНКА

ДИПЛОМ № 0-248

Пред'явник цього Підлисенко Лідія Миколаївна в 1997-1998 рр. навчалася в народному університеті педагогічної спадщини А.С.Макаренка і успішно закінчила курс програми.

Ректор університету П.Лисенко

П.Г. Лисенко

1998р.

А.С. МАКАРЕНКО

Куда .....

.....

.....

Кому .....

.....

Адрес отправителя .....

.....

НКВД СССР

НАРОДНЫЙ КОМИССАРИАТ ВНУТРЕННИХ ДЕЛ УССР

Удостоверение № 4023

Тов. Макаренко А.С.

состоит на службе в НКВД УССР

в должности Нач. Отд. Трудовых Колоний

Действительно по 31/XII—1936 г.

Зам. Народного Комиссара

Выдано 12/VII 1936 г.

г. Киев.

УССР

Подпись владельца

1586

کتاب‌خانه «به سوی آینده»، منتشر کرد:

«داستان پداگوژیکی» اثر آنتوان ماکارنکو

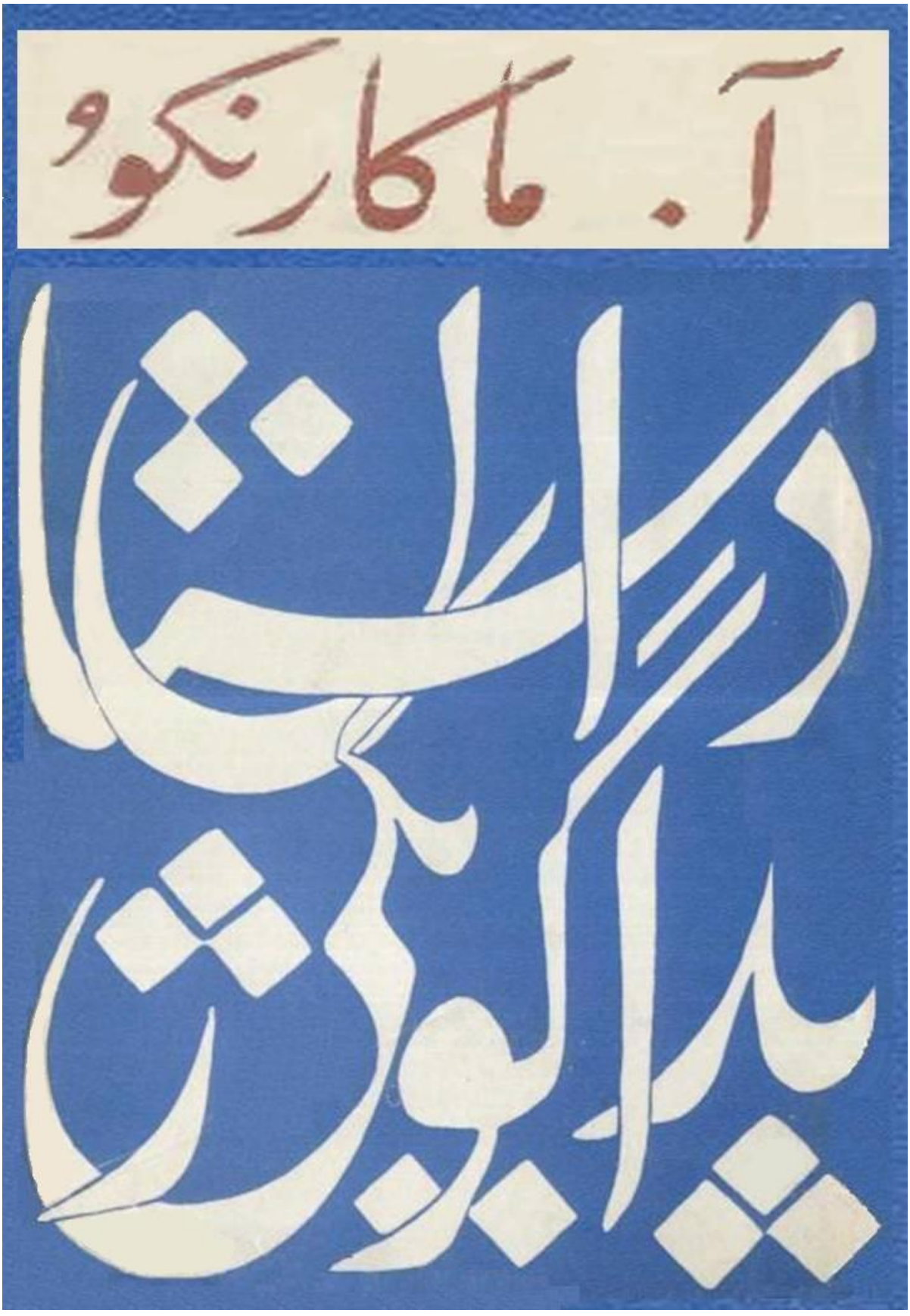

انتشارات کانون دانش‌آموزان ایران

و برخی از آثار منتشره توسط «کانون دانش‌آموزان ایران»:

- بره‌های قندی – پیاتراس تسویرکا – ترجمه‌ی علی شناسایی
- پدر – پیاتراس تسویرکا – ترجمه‌ی علی شناسایی
- کفش سریع السیر – اوکسانا ایواننکو – ترجمه‌ی علی شناسایی
- سیوکا اسب کهر – پیاتراس تسویرکا – ترجمه‌ی علی شناسایی
- بالایی ها و پایینی‌ها – محمود برآبادی – نقاشی از ثمیلا امیرابراهیمی
- دنیای کوچک جوجه‌ی تنبل – محمود برآبادی – نقاشی از نسرین افروز
- دهقان و فرشته‌ی آبی – لئو تولستوی – مترجم ابراهیم ملک‌محمودی
- پدر بزرگ و نوه – لئو تولستوی – مترجم ابراهیم ملک‌محمودی
- پرواز کن، پرواز کن بادبادک کوچولو – آلیسیا یاردس – مترجم: جوانک
- موش‌های کوچک شجاع – آلیسیا یاردس – مترجم: جوانک
- دیدار با پدر بزرگ – نوشته: ن. نوسوف – نقاشی‌ها: آی. سیمونوف
- سوارکار کوچولو – نویسنده: دوکنبای دوسزهانوف – ترجمه: ه. پاریا
- مجموعه‌ی آثار کودکان و نوجوانان – با مقدمه‌ای از ا. ح. آریان‌پور
- کتاب نوجوانان (۱)
- کتاب نوجوانان (۲) – با مقدمه‌ای از فریدون تنکابنی
- مبارزه‌ی خلق‌ها علیه امپریالیسم
- کودکان و جنگ
- با کدام کتاب‌ها آغاز کنیم؟ (راهنمای مطالعه برای کودکان و نوجوانان)

***

کتاب‌خانه «به سوی آینده» در نظر دارد بخش اعظم کتاب‌هایی مندرج در کتاب‌های راهنمای مطالعه موسوم به «چگونه مطالعه کنیم؟» از انتشارات **سازمان جوانان حزب توده ایران** و «با کدام کتاب‌ها آغاز کنیم؟» از انتشارات **کانون دانش‌آموزان ایران** را در دسترس علاقمندان قرار دهد. ما را یاری کنید!

راه عشق ارچه کمینگاه کمانداران است،

هرکه دانسته رود ، صرفه ز اعداء ببرد.

(...کار و دانش را به تهت زر بنشانیم ...)

انتشار این سری از کتاب‌های کتاب‌خانه «به سوی آینده» به‌افتخار قرار گرفتن قریب‌الوقوع در آستانه‌ی هفتادمین سالگرد آغاز پیکار حزب طراز نوین توده‌ها: **حزب توده ایران**، در راه تحقق حقوق کارگران و زحمتکشان، در راه بهروزی میهن و استقرار آزادی، استقلال و عدالت اجتماعی ، تقدیم علاقمندان می گردد.

کتابخانه «به سوی آینده»، (هوادار حزب توده ایران)